

نظریه معرفت در پدیدارشناسی

هوسرل، هایدگر، مرلوپونتی

Henry Pietersma
Phenomenological Epistemology
Oxford University Press, 2000

سرشناسه: پیترسما، هنری

Pietersma, Henry

عنوان و نام پدیدآور: نظریه معرفت در پدیدارشناسی؛ هوسرل، هایدگر، مرلوپونتی/نویسنده هنری پیترزما؛ مترجم فرزاد جابرالانصار.

مشخصات نشر: تهران: نشر کرگدن، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۴۲۴ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: 978-622-99507-7-7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Phenomenological epistemology, 2000.

یادداشت: واژه نامه.

یادداشت: کتاب نامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: هوسرل، ادموند، ۱۸۵۹ - ۱۹۳۸ م.

موضوع: Husserl, Edmund

موضوع: هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹ - ۱۹۷۶ م.

موضوع: Heidegger, Martin

موضوع: مرلو-پونتی، موریس، ۱۹۰۸ - ۱۹۶۱ م.

موضوع: Merleau-Ponty, Maurice

موضوع: شناخت (فلسفه) -- تاریخ -- قرن ۲۰ م.

موضوع: Knowledge, Theory of -- History-- 20th century

شناسه افزوده: جابرالانصار، فرزاد، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ ۹۹ / B۳۲۷۹

رده بندی دیویی: ۱۲۱/۰۹۴۰۹۰۴

شماره کتاب شناسی ملی: ۵۴۰۹۵۱۳

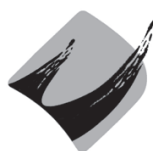
نظریهٔ معرفت در پدیدارشناسی

هوسرل، هایدگر، مرلوپونتی

هنری پیتزما

ترجمهٔ

فرزاد جابر الانصار



نشرکردن



نشر کرگدن

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.
نشر کرگدن: تهران، صندوق پستی ۱۷۱۶-۱۳۱۴۵
www.kargadanpub.com
telegram.me/kargadanpub

مجموعه معرفت‌شناسی معاصر - ۳

دبیر مجموعه: بابک عباسی

(استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران)

نظریه معرفت در پدیدارشناسی: هوسرل، هایدگر، مرلوپونتی

نویسنده: هنری پیتزما

مترجم: فرزاد جابرالانصار

ویراستار علمی: بابک عباسی

نسخه‌پرداز: شادی جاجرمی‌زاده

مدیر هنری: سحر ترهنده

ناظر چاپ: علی محمدپور

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ و صحافی: نقش جوهر

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۵۰۷-۷-۷

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

یادداشت دبیر مجموعه

معرفت‌شناسی، در کنار متافیزیک و نظریه ارزش، یکی از سه قلمرو کهن فلسفه است. اهمیت این گونه از تأمل فلسفی ناشی از اهمیت باورهای ما، و اهمیت تماس شناختی درست با جهان (محیط و انسان‌های دیگر) است. اگرچه قدمت معرفت‌شناسی به قدمت خود فلسفه است، این شاخه از فلسفه در نیمه دوم قرن بیستم وارد مرحله جدید و پرباری از حیات خود شد، به نحوی که شاید بتوان از تأسیس مجدد معرفت‌شناسی در این عصر سخن گفت. از آن زمان شتاب تحولات در این قلمرو نسبتاً سریع بوده است، و در دهه‌های اخیر نیز تحت تأثیر تحولاتی در عرصه علوم زیستی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و خود فلسفه، افق‌های جدیدی پیش روی این نوع فلسفه‌ورزی گشوده شده است.

در زبان فارسی نیز خوشبختانه بیش از یک دهه است که توجه و علاقه به این حوزه رو به افزایش است به نحوی که معرفت‌شناسی به درس‌های مصوب دانشگاه‌ها در مقاطع تحصیلات تکمیلی نیز راه پیدا کرده است. این امر نیاز به متون متنوع و جدیدتر در این رشته را، در کنار متون آموزشی، مهم و گریزناپذیر می‌کند، متونی که بتواند تصویری از این تحولات و عرصه‌های جدید عرضه کند.

در این مجموعه می‌کوشیم دست‌کم برخی از این افق‌های جدید را که سابقه چندانی در زبان فارسی نداشته است، معرفی کنیم. معرفت‌شناسی فضیلت، معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه، معرفت‌شناسی تکاملی، و معرفت‌شناسی اجتماعی برخی از قلمروهای جدیدی است که این مجموعه سعی در معرفی آنها دارد. امیدواریم انتشار این متون مجال جدیدی برای تأمل و تعمق همه دوستداران معرفت‌پدید آورد.

بابک عباسی

این کتاب را به آنی پیشکش می‌کنم
(نویسنده)

فهرست

۱	پیش‌گفتار
۹	۱. مقدمه
۹	پدیدارشناسی و برون‌گرایی
۳۲	استعلاگرایی و واقع‌گرایی
۵۰	چارچوب‌های مفهومی
۶۱	مباحث متافیزیکی
۶۵	حقیقت و جست‌وجوی آن
۷۴	رویکرد شناختی و رویکردهای دیگر
۸۳	۲. هوسرل
۸۳	مقدمه
۹۱	قصد و پُرشدگی
۱۱۴	چرخش استعلایی
۱۳۸	معرفت‌شناسی ادراک
۱۵۳	معرفت به ذوات
۱۷۵	معضل تاریخ

۱۸۹	۳. هایدگر
۱۸۹	مقدمه
۱۹۳	جایگاه امر استعلایی
۱۹۹	تفاوت هستی‌شناختی
۲۱۱	رویکرد شناختی
۲۲۵	موضوع و محمول
۲۳۷	ذوات
۲۴۷	مسئله حقیقت
۲۶۱	فضای گشوده
۲۷۰	ناحقیقت و پوشیدگی
۲۷۷	چکیده
۲۸۱	۴. مرلوپونتی
۲۸۱	مقدمه
۲۸۷	احساس و ادراک
۲۹۰	ادراک و معنا
۲۹۳	طبیعت و میدان تأمل
۳۰۰	ادراک و بدن
۳۰۳	نمود و واقعیت
۳۱۳	واقعیت بیرونی
۳۲۵	ابژه‌سازی و حمل
۳۳۵	معرفت ادراکی و حقیقت
۳۴۱	ذوات
۳۴۹	متافیزیک و معرفت‌شناسی
۳۵۹	ایدئالیسم مرلوپونتی
۳۶۶	چکیده

۳۶۹	۵. نتیجه‌گیری
۳۶۹	نگاهی دوباره به استعلاگرایی و واقع‌گرایی
۳۸۶	استعلاگرایی در آثار هایدگر و مرلوپونتی
۳۹۳	منابع
۴۰۵	واژه‌نامه
۴۰۹	نمایه

پیش‌گفتار

این پژوهش به لحاظ ماهوی هم تاریخی است و هم نظام‌مند. خصلت تاریخی آن را می‌توان از این واقعیت دریافت که سه فصل محوری کتاب تلاشی است برای پنجه در پنجه شدن با دیدگاه‌های هوسرل، هایدگر و مرلوپونتی، سه چهره شاخص از چهره‌های اخیر در تاریخ فلسفه. من در این بخش‌های کتاب تفسیری تاریخی از آموزه معرفت‌شناسانه هر یک از ایشان به دست خواهم داد. هر آموزه توان، هیجان و افسون خود را دارد که کوشیده‌ام آن را در شرح خود بیاورم. به گمان من، یکپارچگی هر یک از فصل‌های کتاب به اندازه‌ای است که، چنان‌چه ضیق وقت و تنگنای شرایط اقتضا کند، می‌توان بدون خواندن فصل‌های دیگر هر کدام را جداگانه مطالعه کرد و از آن بهره برد. نظر به این واقعیت که هایدگر و مرلوپونتی دیدگاه‌های خود را در نقد هوسرل شکل داده‌اند، این سه آموزه را با یکدیگر مقایسه خواهم کرد، اما به حد ضرورت. در عوض، کوشیده‌ام نگذارم این دست مقایسه‌ها عرصه را بر ایضاح نفس آموزه هر فیلسوف تنگ کند. در این فصل‌ها، چنان‌که انتظار می‌رود، سعی شده است شرط عدالت در خصوص متن‌های مربوط به جا آورده شود و از این‌رو، این فصل‌ها بنا به ماهیتشان ذاتاً تشریحی و تاریخی‌اند.

هنگامی که پای مقایسه در میان باشد، توجه‌ام را بیشتر به مشابهت‌های

این سه فیلسوف معطوف خواهیم کرد تا به تفاوت‌هایشان. به نظر من، موضوع وقتی جالب می‌شود که این سه را در کنار هم ببینیم و همچون یک گروه در تاریخ کلی معرفت‌شناسی بیاوریم. با قرار دادن ایشان در این پس‌زمینه بر من روشن شد که معرفت‌شناسی استعلایی کانت چه دین سنگینی بر گردن هر سه آنها دارد. هر یک از این سه فیلسوف کانت (یا بعضی از پیروانش) را از جهاتی بسیار اساسی به باد انتقاد می‌گیرد، اما در پس همه اینها خویشاوندی هر سه آنها با فلسفه استعلایی، خواه فلسفه استعلایی خود کانت و خواه ایدئالیسم پساکانتی، به قوت خود پابرجا مانده است. با وجود تمامی انتقادهای آنها، کانت برای آنان جایگاه معیاری اصیل را حفظ کرده است. اما از آنجا که فلسفه کانت نشانگر چرخشی بسیار مهم در تاریخ فلسفه است، به گذشته‌های دورتر سرک کشیده‌ام تا این چرخش استعلایی را در بستر تاریخی خاص آن قرار دهم. بخش اعظم این مطالب را به اجمال و بدون اقامه مشروح اسناد آورده‌ام، ولی نظرم این است که برای فهم بافت و زمینه چرخش کانت بهتر است به هیوم، بارکلی، لاک و دکارت اکتفا نکنیم، بلکه در پهنه تاریخ تا افلاطون و ارسطو عقب برویم. خلاصه اینکه خوانش من کانت را خصم آنچه واقع‌گرایی کلاسیک^۱ می‌خوانم معرفی می‌کند. به این ترتیب، در کتابم هوسرل را با افلاطون و همین‌طور با کانت مقایسه می‌کنم و هایدگر و مرلوپونتی را هم در برابر افلاطون و ارسطو و هم در مقابل هوسرل و کانت قرار می‌دهم.

تازگی کتاب من، در درجه نخست، در این است که بر دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه این سه فیلسوف تمرکز دارد و این خود ماجرای است که هرگز به سبک و سیاقی ملتزم به معرفت‌شناسی روایت نشده است. من رویکرد این هر سه معرفت‌شناسی را پدیدارشناسانه می‌نامم و این اصطلاح را در معنایی وسیع به کار می‌گیرم که در مقدمه کتاب در ایضاح آن خواهم کوشید.

1. classical realism

چنان‌که اشاره شد، همچنین بر ویژگی استعلایی معرفت‌شناسی آنها تأکید دارم، که آن را نیز به تفصیل در مقدمه خواهم آورد.

جنبه نظام‌مند کتاب من از اینجا نمایان می‌شود که می‌کوشم این آموزه‌های معرفتی را به معرفت‌شناسی تاریخی و معاصر ربط دهم. در اینجا قصد من نه فقط مقایسه و مقابل هم‌گذارن، بلکه علاوه بر آن وارد کردن این سه چهره تاریخی به مباحث معاصر خاصه به مباحثی است که بر سر واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی به راه افتاده است. جنبه نظام‌مند کتاب در مقایسه با علایق تاریخی آن در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد، دست‌کم به این معنا که در فصول کتاب، به‌جز مقدمه و نتیجه‌گیری، مباحث مربوط به موضوعات نظام‌مند با تاروپود شرح من از آموزه‌ها بافته می‌شود و بسط می‌یابد.

عقیده دارم مساهمت من در مباحث مربوط به این سه فیلسوف دارای اهمیت است، زیرا معرفت‌شناسی موضوعی نیست که در حال حاضر در میان آثار دانشگاهی به جایگاهی که شایسته آن است دست یافته باشد. البته تحقیقات هوسرل عموماً به موضوعات معرفت‌شناسانه اشاره دارند، زیرا از دید او نظریه معرفت محور دانش‌رشته‌های فلسفی محسوب می‌شود. با این حال، شارحان او به‌ندرت آموزه‌هایش را با نظریه‌های دیگر مقایسه می‌کنند، چرا که آنها بحث معرفت‌شناسانه را درون محدوده زبان و اندیشه هوسرل نگه می‌دارند. آنها حتی مباحث معرفت‌شناسانه دکارت، هیوم و کانت را نیز به همین زبان معرفی می‌کنند. در آن دسته آثار دانشگاهی که درباره هایدگر و مرلوپونتی نوشته شده‌اند به مراتب علاقه کمتری به معرفت‌شناسی دیده می‌شود، احتمالاً به این دلیل که از خود این فیلسوفان اسنادی در رد معرفت‌شناسی در دست است. برای نمونه، هایدگر معرفت را صرفاً حالتی اشتقاقی از در-جهان-بودن می‌داند و آن را حقیر می‌شمرد. به همین سبب، تاکنون هیچ کوششی برای شناسایی و تبیین نظریه معرفتی که در این نگرش سلبی مستتر است، به عمل نیامده است.

فصل نخست کتاب مقدمه‌ای است مطول که در آن می‌کوشم چارچوب کلی بحث را مشخص کنم و نشان دهم به دنبال چه پرسش‌های بنیادینی هستم و چه فهمی از آنها دارم. از آنجا که بر خصیصه استعلایی اندیشه هر سه فیلسوف انگشت تأکید می‌گذارم و از آنجا که اندیشه استعلایی را در تقابل با واقع‌گرایی کلاسیک شرح و بسط می‌دهم، بخش اعظم توجه‌ام را به نسبت استعلاگرایی^۱ با واقع‌گرایی معطوف خواهم کرد. می‌توان گفت ویژگی برجسته کتاب من تلاشی است برای اینکه واقع‌گرایی را در مقام طرف بحث معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه-استعلایی به همه بشناساند. من از بحث درباره ماهیت معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه در مقایسه با برون‌گرایی معرفت‌شناسانه^۲ آغاز می‌کنم. دومین پرسشی که بدان می‌پردازم، مربوط می‌شود به نسبت معرفت‌شناسی استعلایی و دیگر انواع معرفت‌شناسی، به‌ویژه آن دسته که با واقع‌گرایی گره خورده است. در اینجا وصفی مبسوط از معرفت‌شناسی واقع‌گرایانه به دست می‌دهم و مقایسه‌اش می‌کنم با آن معرفت‌شناسی که ماهیت استعلایی دارد. همچنین از نقش تاریخی شکاکیت در شکل‌گیری معرفت‌شناسی کانت صحبت می‌کنم. من استدلال می‌کنم که کانت واقع‌گرایی را موجب پیدایش شکاکیت می‌دانست و از این رو، دیدگاهی برگزید که بر اساس آن واقع‌گرایی باید به نفع نظریه استعلایی معرفت از صحنه کنار می‌رفت. نقش و ماهیت مفاهیم در معرفت انسانی - که پیشاپیش در مشاجرات قرون وسطا در باب کلی‌ها^۳ محل نزاع بود - به مثابه موضوعی حایز اهمیت تعیین‌کننده از دل این بحث پدیدار می‌شود. من دیدگاه‌های کانت و هگل را در این موضوع به اختصار طرح و با دیدگاه مبتنی بر واقع‌گرایی مقایسه می‌کنم. از آنجا که توجه معرفت‌شناسی استعلایی بر انگاره چارچوب مفهومی متمرکز است، قطعه‌ای را به این ایده

1. transcendentalism

2. epistemological externalism

3. universals

اختصاص و نشان خواهم داد که این ایده محور فلسفه‌هایی است که در این کتاب به آنها می‌پردازم.

رای دیگری که در این کتاب مطرح خواهم کرد این است که هوسرل، هایدگر و مرلوپونتی بر جست‌وجوی حقیقت در مقام نوعی کنش تا چنان درجه‌ای تأکید می‌کنند که خود ماهیت حقیقت از دیده‌ها گم می‌شود. به نظر من، این امر نیز گرایشی است که از زمان کانت در بطن سنت استعلایی جای داشته است. از آنجا که آموزهٔ مکرراً بحث‌شدهٔ هایدگر در باب حقیقت، بسط چنین دیدگاهی را به مثابه نقدی بر دیدگاه مطابقت‌محور^۱ (که به واقع‌گرایی منتسب است) وجه همت خویش قرار داده، در مقدمه به معدودی از متن‌های افلاطون و ارسطو و موضوعات دیگری که به بحث رایج فلسفی در مورد حقیقت مرتبط هستند می‌پردازم و از این طریق سعی دارم به دفاع از دیدگاهی برخیزم که می‌گوید ماهیت حقیقت را باید از جست‌وجوی آن متمایز دانست. مقدمه با ملاحظه‌ای کلی در باب مهم‌ترین تفاوت‌ها میان هوسرل و دو فیلسوف دیگر پایان می‌یابد.

به گمان من، اهمیتی که برای واقع‌گرایی قائل‌ام دامنهٔ مطالب این کتاب را وسعت خواهد داد، زیرا نه فیلسوفان مورد بحث و نه پیروان آنها هیچ‌یک واقع‌گرایی را درخور توجه فلسفی ندانسته‌اند. چنان‌که خواهیم دید، دلیل این عقیده خلط شدن عجیب اما مداوم واقع‌گرایی با عینیت‌گرایی^۲ و طبیعت‌گرایی^۳ است، دیدگاه‌هایی که به‌روشنی می‌توان فهمید به دیدهٔ این فیلسوفان از اساس با پدیدارشناسی آنها در تضادند. من چنین دیدی به واقع‌گرایی را رد می‌کنم و از این‌رو این، پرسش را به‌نحو مبسوط به بحث خواهم گذاشت که آیا واقع‌گرایی، به معنای دقیق کلمه، با پدیدارشناسی، خاصه اگر در هیئت فلسفه‌ای استعلایی بسط و توسعه یافته باشد، سازگار است یا خیر.

1. correspondence view

2. objectivism

3. naturalism

هرچند هدف من در درجه نخست معرفت‌شناسانه است، نمی‌توانم از پرداختن به موضوعات متافیزیکی بپرهیزم. هر سه فیلسوف آموزه‌ای در باب هستی دارند که در نقاطی تعیین‌کننده با معرفت‌شناسی‌های آنها پیوند می‌خورد. در واقع، هایدگر و مرلوپونتی اغلب به نحوی می‌نویسند که گویی آنچه اساساً سعی در ارائه‌اش دارند، آموزه‌ای درباره هستی است. این امر به‌ویژه درباره هایدگر مصداق دارد. به نظر می‌رسد چیزی که ابداً به ذهن او خطور نکرده ارائه نظریه معرفت بوده است. بنابراین، می‌بایست آموزه‌های معرفت‌شناسانه‌شان را تا حد قابل توجهی از طریق بررسی هستی‌شناسی یا متافیزیک آنها بسط و تفصیل می‌دادم. تعیین آنچه هایدگر و مرلوپونتی در رابطه با معرفت در نظر داشتند امری بسیار شاق از کار درآمد. در مورد این دو، گاه باید نه فقط سطرها، که بین سطرها را نیز خواند و غالباً تکه‌های آموزه‌ای را که اینجا و آنجا صرفاً اشارتی به آن آمده است، کنار هم گذاشت. هرچند این قبیل شروح متن مدار به توجه دقیق خواننده نیاز دارند، منتهای کوشش خود را کرده‌ام تا خط کلی اندیشه در سراسر بحث روشن و واضح باقی بماند.

در سرتاسر کتاب کوشیده‌ام تا جایی که می‌توانم تمرکز بر معرفت‌شناسی را از دست ندهم. اینکه چه چیزی را باید در بحثم بیاورم، همواره واضح و روشن نبوده است. اهمیت معرفت‌شناختی آموزه تحویل استعلایی-پدیدارشناسانه به‌خوبی در نوشته‌های خود هوسرل روشن شده است. این امر در مورد آموزه هایدگر در باب ویژگی بنیادشدگی^۱ معرفت و رأی مرلوپونتی در باب اولویت ادراک نیز صادق است. اما وقت نسبتاً زیادی صرف کردم تا به این تصمیم برسم که، برای مثال، به سبب شعبه‌ها و شاخه‌های معرفت‌شناختی مسئله ذوات، لازم است بحث درباره آن را نه فقط در رابطه با هوسرل، بلکه در مورد دو فیلسوف دیگر نیز مطرح کنم.

1. founded

فصل‌های اصلی کتاب تأویل‌گرانه‌اند، هرچند تلاش کرده‌ام مسائل نظام‌مند را نیز از نظر دور ندارم. در شرح خود از آموزه‌ها، تا حد امکان از واژگان فنی که مورد استفاده این فیلسوفان است اجتناب کرده‌ام، اما هرگاه خواننده را با اصطلاحی فنی روبه‌رو کرده‌ام، توضیح داده‌ام که برداشت من از معنای آن چیست و عموماً بدون استفاده چندان از آن کار را پیش برده‌ام. فصل آخر به اختصار برگزار شده است. من نقد خود را روشن می‌کنم و به بحث بیشتر درباره پرسش‌هایی بازمی‌گردم که در خلال کتاب، و به‌ویژه در فصل نخست، مطرح شده‌اند. اساساً منظور از این فصل آن است که مطالب را در پایان کار به یکدیگر ربط دهم.

از جیمز سی. موریسون^۱، دیوید کار^۲، و جی. ان. موهانتی^۳ برای خواندن پیش‌نویس کتابم و گفت‌وگو با من درباره ملاحظات و انتقادهایشان تشکر می‌کنم. از گِرم نیکلسون^۴ برای مباحثه‌هایش با من درباره نسخه اولیه فصل هایدگر و از دیوید جاپلینگ^۵ برای خواندن نسخه نهایی فصل آغازین سپاسگزارم.

اچ. پی.

مه ۱۹۹۹

تورنتو، اُنتاریو

1. James C. Morrison
3. J. N. Mohanty
5. David Jopling

2. David Carr
4. Graeme Nicholson